

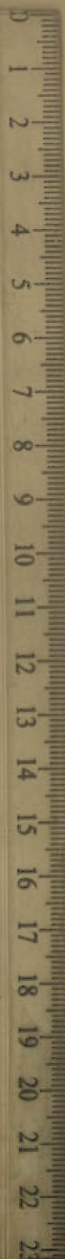
(۵۸۷)

بازرسی شد
۳۵۵۷۵

بازرسی شد
۱۶ - ۲۷



State room 088



کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب	دوران محمود و ولایت نزل	
مؤلف		شماره ثبت کتاب ۳۵۵۷۵
موضوع	بازدید شد ۱۳۸۱	
۴۹۸۷		

نسخه - فهرست شده
۲۶۸۸

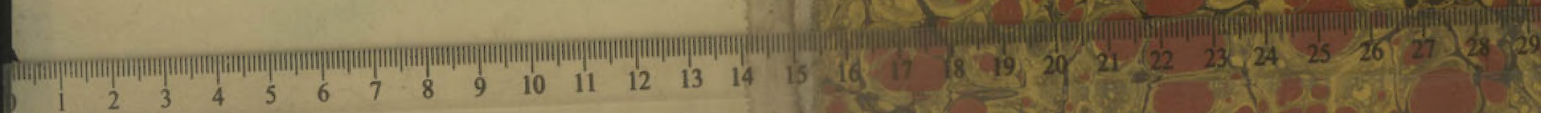
(۵۸۷)

بازرسی شد
۳۵۵۷۵

بازرسی شد
۱۶-۲۷



کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب	مؤلف	
دوران محمود و اباز زلالی		شماره ثبت کتاب
موضوع		۳۵۵۷۵
بازدید شد ۱۳۸۱		
۴۹۸۸		

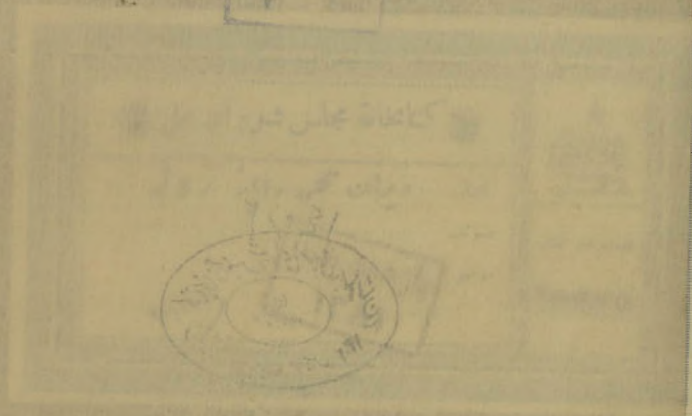


Tak rasm 088

تلفظ فرستاده شد
۴۶۸۸

۵۲۵۵۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۲



بازدید شد
۱۳۸۱





چشم که باز و خون باز
 ز لب بر سر پیش بخت
 چو آتشک بر خاشاک باز
 نثارم دل از و خوش کرد
 کس که بخشد و آب بند
 کمال که میر سر شست
 حلاوت بخش آن بخند
 تبار پاسی میخیزد
 حرفت ناله آشفته جان
 بر جرئت تا و آن باز
 بگشرد چون آب که شود
 چو خامه سیر پشم باز

که رنگ مسدود شود
 خیزش عشق و خون نیل
 بگردید و نهوا که کرد
 از غیبش و شادی کرد
 کل که خاک او بر پاشید
 چو دروغن چسب خوشبخت
 با تمییز کن محبت پسند
 نگار از که واقف کن
 رطب را که رنگ نماند
 دروشینه و عشق باز
 خط خرابان بر او شد
 ز نو و بگریزم و ای که

رو پر کج چه مار آید پست	کر آن جنود من با کوهی را
سیر کینه زدی سوای و	دل یک قطره بی نیای
زمین آسایش پست	ز دست خویشین پست
ز شو قش با پسند و	ز بوش آینه بر سکه خاک
زمین خود و پست را	فلک را کشتن از دوزخ
چو جوش می آید نایم	بوحید و دم پست نایم

توحید دوم

بنامش چون نایم دهر	زبان لب خور و کج نایم
زبان لب چو نایم دهر	که بوس از غنیمت می نایم
زبان لب چو نایم دهر	صدای بوسه ذکر نام نایم
دل جان از نایم دهر	بکجا و دود و در نایم
کتابت کج را نایم دهر	دمی بر نایم دهر

۳

نخس خوش تر و شرم پست	بر یک پیر خوش نیک پست
دشمن تا باشد شیمی	دو شیشه شیشه هم بر هم
دو شیشه شیمی نایم	که مشی از نایم پست
ولی این شیشه نایم	که تا بر هم نایم
پیر شکم جنت از نایم	جسد کل کرد و بر یک سر
اگر دیوانه تغییر داد	کجی دیگر پست نایم
خیالش را بچرخ نایم	خیال چشم می نایم
چو پشم و خیالش نایم	بر امتحان جان شین نایم
پی نایم حرفش کج نایم	و بان پیش از نایم
ز سر کوبش و بادل نایم	شکست شیشه شو نایم
شکستش حد اکا نایم	بود خون از نایم
مناش و نایم نایم	نظر نایم نایم

شدم چون ترسید غایت	باو سوزان از عالم سوز
و حسی	
ز نمانش در شکست دل	خسبم دل بر تنی شکست
اگر نه ای در داویش	فر و ترش و بیغای شکست
بگوشتش که چرخ مر و با	شکستن از غم خوش نامه
بر کا مش که نو در بهین	شکستن است پی شکست
مبا و اگر تو پیش که پیش	شکست دل به غمده پیش
چنان است است مصلحت	که او داند صدای شکست
نخست نامه تا ناخیز خوا	زبان پی با نایه نیر
په چو آمد خوش شکست	خار غاصه شکست
شکستی است با دل سوز	که از پای میاید از دست
شکستی که راه افتاب	دل از کج جاویدان شکست

ش

شکستی از غمی است	پس آنکه بر دست شکست
خوش حال شکست شد	بخت در پس دل خفته
شکست نامی او بر شکست	بر یک غمده ششم شکست
ز شکستش که شد آید	کمان از پشه پیشین
ز شکستش و در پی زدن	دل پکان گرفت جان
برای چرخ و غلظت	مین است از او شکست
ز در او پشه آید	شکستی که نباشد ساز
باغش تا دم را شورشی	که خود ریش مکرو
ز دست او بر کا شکست	دل خون کشید و بر شکست
بجان پنهان پس در نیاز	دل از زوایا و دست
ز در و دشمن شود شکست	پس ایست است در چو شکست
پی ثابت او پس در نیاز	ز دمان لایه شکست

زیر بام خورشید است	مر کز نهاده و در پست
درین ریا که کاسه پست	روانم شاد بیت موج
ز ویران یک شد تمام	و رقیه یکدیگر بود
کل هر پیرینه پست	نیکو که بشستم پست
بکزارش اگر غار شستم	و می آن کل که زو بشستم
شند پستم که دوزخ فرست	کز نیک نشانی کار برد
کری که بهشت جاودان	مرا در شیشه می خواهم
کتاب سینه پیران شستم	بگر راضی بپایان شستم
نیم لبیک در باغ ذوق	ز ششم هر نفس شانی شانی
ز حرفش لاله پستان خوش	و بان چیده و هم چرخ در
ز نامش هر یک که از یک	بهم که و هم جراتی
شقایق ز رخاش ترش	بر من زینکه و دوزخ شسته

8

شد و غنچه بشن لاله	پیر اسپر بیهوش بک
از چون غنچه بیل پست	دش لبر و غنچه کز پست
ز پوزش نه دوزخ لاله	شد و پوزش نه دوزخ
و مانده ز عطر ناز و دوزخ	برایه ریشه پاری
قد شاد و دشت فشان	بپا از خوان کز پست
پای سپه و او جان پست	میان چشم و کوشش
درید و چینی بن زویش	پریه و دوزخ کز پست
درین کاشش که کز پست	شید از اجیه انی شاست
از و ششم هر یک که کز	شید از دوزخ و دوزخ
بهر یک قطره دوزخ	پیر افشش نه کز پست
ز ششم نافرش با عین	نیم دم جگر و چهره
ز خیرت با همه خاله	نشان بنود و آنکه

چو شکر کان در جسم زینم	پیر موی پاکش بختی
از آن هست که خاموشی کنم	بسکه را خون کم در خونم

توحید

چو کرد و کرد و نام ز باغ	زبان چون شکر شکر
از آن شد که چون دود	وزان قفسی که سینه دود
چو قفسی پست بر کتی شانی	قیامت را پس از زانی
ز مفضل آن کی چون	شمار مایه در کج دود
ز پورش این کی که شوب	ز بوی دود لاری دود
و پانها در بارش شمر	ز باغ دود و بان کشت خیر
بیزیش شمع کار کی دود	خور واکشی ای که شمع
ز دوش اشک اشک دود	شیدنی اشیدنی شیدنی
بجاک در کس برش جویم	دود چون حسنی دود

7

کمر افکاک را در جسم که از	برای کیشیم بخیر سازد
بیا اینی نشو اینی	چون را راست از دود
چو قفس خوشی در عین	دم عیسی سپهر زنجیر دارد
بجین سیه پوستی کزید	از و تا جفت خستی نکیر
شب اشکی با لیسیم نواز	خدی که آتش بر آتش سازد
ز بارزای سپهر خیر خراب	دو ال کوس دل کز دود

بنایات اول

الحی بر دلم از عشق زینم	که دافه و پست میدارد
مرا خد و آند ز لث زینم	که مهر را ختم خوش شیش
که کبر بر دل محراب میخیزم	زبان زنده زینم میشود
ز بس لب زینم شد دود	نمی کجند بنوعی نکند دود
مرا تا دود پستی با حید	خیال دشمنی را بر دود

کر و شمن شویم شاد و برون	بسیه م تا بر آید کام و برون
سهم این بخت شمع کلام و برون	که بی غوغا با شمع کلام و برون
زیادت هیچ پیمانم نداد	نیست و شمع کلام و برون
کسی با شمع کلام نپوشد	دل خوش و گل لب با شمع کلام و برون
بیاد و بت پرستان نشوند	بازماند که غافل چشم و برون
باز می از غفلت ایم و برون	دل خوش و گل لب با شمع کلام و برون
که نمی چشم از صورتی	که گویم یوسف و شمع کلام و برون
بیاد و بت پرستان نشوند	که می خفت غوغا و برون
روم بخت بعد غافل و برون	نشد بر دارم و شمع کلام و برون
ز پستان غم خون لاله و برون	نجا یوسی ز بایه و برون
برابر نماند هم بخت و برون	که مرغ نام و برون

میش

دران کشور که معشوق تو آید	که بگویم تر بال و ناله و برون
ز بوی آه عاشق ناله و برون	پیشگی بر جواب ناله و برون
من آشت کار و در و برون	که در دست رانجان و برون
ز رازت بیکر چه برون	چو تیری بر لب و برون
هر پاس از است با تو شمع و برون	خود و غوغا و برون
همیشه شمع و ناله و برون	پس زانوی پستان و برون
به بزم تو که شمع و برون	بکف سر و برون
که می پستم تو هم سر و برون	ز پستان و برون
درین پستان سپیدی و برون	کل و لاله و برون
اگر نور کلم و ناله و برون	بدر غوغا و برون
ز غوغا بعد ازین و برون	تو پستان و برون
چون وقت کوامی و برون	که بگویم ز پستان و برون

بقلم محمد حسن بن محمد حسن	و عالم را که در این کتاب
بنیم وقت و در این وقت	کتاب به نام عالم را
محمد حسن بن محمد حسن	بنیم وقت و در این وقت

افسوس من آنرا نام و تاریخ	زبان من در آن زبان خنجر
زبان من در آن زبان خنجر	اگر خوشی و تامل باشد
صدف کشن بگو در آن	در محراب باب خوشی
شوم خوش و در کاشم	در محرابی خوشی
زبان من یک جامه شیر	بگو شوم میره پادشاه
یونجه و دیت آید	شکاف من میره دیت
ال و دیت هم غافل	که یک نفس کار خوشی
یک کت و دیت غافل	بگو شوم غافل

[illegible]

خدایت پل پیستی مرد
 باد پست و دشت شش پست
 که دهنی از دهنش پست
 حکم نام برشت از دهن
 پای از غرضش پست
 پرشت پای یک پست
 و دماکت شریک آن پست
 از گردان پل از پست پست
 در آن مغان کس پست
 پست و دشت شش پست
 نماید پی پست پست
 یکی پست از دهن
 که چو کباب پست
 بر و غالی پست
 جاک پست پست
 پست پست پست

تو و قسم در شمع را	بیاورم و با کلاه پند بر آید
که چون عالم پست شود	به دولت هم جویشی جزا
آیست آفتاب از عالم	گر که از این آفتاب عالم
بهر سوختن کجاست	فروغی در طالع او پست باشد
آهلی آفتابان	که غلط گفتن کلک در آفتاب
بازی عایست	نویز آفتاب کبر و آفتاب
چنان چسبیده	که سپید و زرد و قرمز آید
اگر چه آسمان خدای	رنگا کیهان و آفتاب
چنان است	به خدای بی شک و آفتاب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسیار است که در این است	نخستین و در میان و بعد از
که پس از مدت حاضر گشت	بمشق و یاد و بخشش باشد
و دانش شمع غایت گشت	پراختش بر هم آید گشت
پس در وی که گشت	که در وی که گشت
پس با سیر و دیگر و پیش	در او هم و در او گشت

که در کسیر هم در پی گشت	که در کسیر هم در پی گشت
و آب در هم شوی گشت	و آب در هم شوی گشت
شوم تا در او در گشت	که در هم گشت
و این هم در او در گشت	بلد و این گشت

نور باغچه را در شمع شب	نور در سیم و سیم و سیم
سوزش از کیم یک یک	کست و در زانو و کشتن
ساختن سبب شالی در	نکته ای که پس به و در
لب لب و دم و دم	با سیم و سیم و سیم
بوی نیکانی یکدم	گر چه چارم و سبب
پراکنده بر شکان سبب	بست و در و سیم
جل مسکه که در شمع	نیمه شمع و سیم
نعلان و رنگ سبب	پیشانی سبب و دم
توسه سبب و سیم	است است و سیم
سبب و سیم و سیم	نور و سیم و سیم
کر که ساز و سیم	نور و سیم و سیم

نور باغچه را در شمع شب	نور در سیم و سیم و سیم
سوزش از کیم یک یک	کست و در زانو و کشتن
ساختن سبب شالی در	نکته ای که پس به و در
لب لب و دم و دم	با سیم و سیم و سیم
بوی نیکانی یکدم	گر چه چارم و سبب
پراکنده بر شکان سبب	بست و در و سیم
جل مسکه که در شمع	نیمه شمع و سیم
نعلان و رنگ سبب	پیشانی سبب و دم
توسه سبب و سیم	است است و سیم
سبب و سیم و سیم	نور و سیم و سیم
کر که ساز و سیم	نور و سیم و سیم

چو چنان که شکر است	نورانی به چشمانی باری
نهار از دست نوح بگذاشت	بیخ نوح بر دست نازار
آفرین یکی به دست کرد	در این چشم به چشمان است
سین که در کوه نهارم خوش	فراسخن از شکست و خوش
کرشم به چشمان که سپید است	بهره از بهر و بالی گشاید
یاسین به نهار گشاید	کتاب به نهار گشاید
برنج نکر من و بالی مجاز	کوکیرم به چشمانی باری

چشمه است

چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است

چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است
چشمه است	چشمه است

نخلانی جسد چرخ برکت	که هستی شکسته خود را از کوه
ایستاده پایدار آفتاب	که هستی سست و با هر گمان
و عاقلانی همیشه کردم	که بر باد و باران و بکرم
سپاهش که بریزد بر کوه	که شش در پند و اندیشه
بهره از آنکس در شش کار	بهره از آنکس که در شش کار

سپاه و کوه

برای آنکه مدام در شش کار	چند روز در شش کار
بهره از آنکه مدام در شش کار	چند روز در شش کار
چون چنان در شش کار	که در شش کار
سپاهش که بریزد بر کوه	که شش در پند و اندیشه
بهره از آنکس در شش کار	بهره از آنکس که در شش کار

چون آنکه مدام در شش کار	چند روز در شش کار
بهره از آنکه مدام در شش کار	چند روز در شش کار
چون چنان در شش کار	که در شش کار
سپاهش که بریزد بر کوه	که شش در پند و اندیشه
بهره از آنکس در شش کار	بهره از آنکس که در شش کار

سپاه و کوه

برای آنکه مدام در شش کار	چند روز در شش کار
بهره از آنکه مدام در شش کار	چند روز در شش کار
چون چنان در شش کار	که در شش کار
سپاهش که بریزد بر کوه	که شش در پند و اندیشه
بهره از آنکس در شش کار	بهره از آنکس که در شش کار

بهری گشت غمناوی بدی	که نغمه ز بزم شکر و دی
بیا پای پیشت آید رنگ	که بزم شکیم و بزم شکیم
چو آتش از در بگشاید	بهر بختی بزم شکیم
در دم زنده جسم افکار	که در بخت شکیم و در غم
از نام نیر و سیکه گشت	که در بخت شکیم و در غم
بازی بخت و وقت از بازی	بازی بخت و وقت از بازی
و عا با بگشاید بخت	بازی بخت و وقت از بازی
بیا آفت و بزم شکیم	که در بخت شکیم و در غم

سفر کردم ز بزم شکیم	بهر بخت شکیم و در غم
چو بزم شکیم و در غم	بهر بخت شکیم و در غم
و در بزم شکیم و در غم	بهر بخت شکیم و در غم

بهری گشت غمناوی بدی	که نغمه ز بزم شکر و دی
بیا پای پیشت آید رنگ	که بزم شکیم و بزم شکیم
چو آتش از در بگشاید	بهر بختی بزم شکیم
در دم زنده جسم افکار	که در بخت شکیم و در غم
از نام نیر و سیکه گشت	که در بخت شکیم و در غم
بازی بخت و وقت از بازی	بازی بخت و وقت از بازی
و عا با بگشاید بخت	بازی بخت و وقت از بازی
بیا آفت و بزم شکیم	که در بخت شکیم و در غم

سفر کردم ز بزم شکیم	بهر بخت شکیم و در غم
چو بزم شکیم و در غم	بهر بخت شکیم و در غم
و در بزم شکیم و در غم	بهر بخت شکیم و در غم

نیش پندار کنی که نماند	کو خیزد چو گشت است
ز طعش که گشت بر من گرفت	و من سپید که گشت گرفت
بقلب صحت میزدی جان	بر سر دامن تیغ جان
ز سر دامن آتش زان	کو خیزد از آتش زان
نیش زدم که گشت عفو	کس نه آید بر عفو
ز سپید که دیدم چو گشت	مر که زمره و دقت
سپید زان که گشت	چو سپید زان چو سپید
بر آتش چو سپید زان	چو سپید زان چو سپید
ز سپید که گشت	نشان و فضا
از آن کسب سپید زان	کس زان که گشت
چو سپید که گشت	زبان می گشت
ز سپید که گشت	کو خیزد چو گشت

ز سپید که گشت	ز سپید که گشت
ز سپید که گشت	ز سپید که گشت
ز سپید که گشت	ز سپید که گشت
ز سپید که گشت	ز سپید که گشت
ز سپید که گشت	ز سپید که گشت
ز سپید که گشت	ز سپید که گشت
ز سپید که گشت	ز سپید که گشت
ز سپید که گشت	ز سپید که گشت
ز سپید که گشت	ز سپید که گشت
ز سپید که گشت	ز سپید که گشت

بخت جان نروغی لایزم	چو که حسه فرود آمدم
صبر بر روی من صبر می بود	ناله و بشم که یک یکید
و این عیب که دم زود بیند	و هم میگویم که در دنیا
چو در آتش کشیده شد	و در پرتابم سپید باد شد
ناله می پوزید بر کزانی	حق و دست و مهر و دی
که هر چه پاوش از دست شد	که شدم نم و سپید از کزانی
و این پستی که من بود	پایه و زلفت و دنیا و پستی
چو دیدم زیر پای من	پایه و زلفت و دنیا و پستی
که گم گشته و چون کزانی	که در پرتابم سپید باد شد
زیر پستی که او افتاد	شب و صبح که یک یکید
که گم گشته و چون کزانی	که در پرتابم سپید باد شد
که گم گشته و چون کزانی	که در پرتابم سپید باد شد
که گم گشته و چون کزانی	که در پرتابم سپید باد شد

در این فتنه منی که شدم	که در پرتابم سپید باد شد
ناله و بشم که یک یکید	که در پرتابم سپید باد شد
و این عیب که دم زود بیند	که در پرتابم سپید باد شد
چو در آتش کشیده شد	که در پرتابم سپید باد شد
ناله می پوزید بر کزانی	که در پرتابم سپید باد شد
که هر چه پاوش از دست شد	که در پرتابم سپید باد شد
و این پستی که من بود	که در پرتابم سپید باد شد
چو دیدم زیر پای من	که در پرتابم سپید باد شد
که گم گشته و چون کزانی	که در پرتابم سپید باد شد
زیر پستی که او افتاد	که در پرتابم سپید باد شد
که گم گشته و چون کزانی	که در پرتابم سپید باد شد
که گم گشته و چون کزانی	که در پرتابم سپید باد شد
که گم گشته و چون کزانی	که در پرتابم سپید باد شد

18

نکر کشته چو چنان کشته	بهر کس بهر در کشته
مهر زار و در جلیت نو و	بهر زار و در جلیت نو و
چنگل زار و کس کشته	بهر زار و کس کشته
سنگ زار و کس کشته	بهر زار و کس کشته
نوازی اگر به در کشته	بهر زار و کس کشته
چو پستان می کشد کشته	بهر زار و کس کشته
از کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته
کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته
نوازی اگر به در کشته	بهر زار و کس کشته
چو پستان می کشد کشته	بهر زار و کس کشته
از کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته
کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته
نوازی اگر به در کشته	بهر زار و کس کشته
چو پستان می کشد کشته	بهر زار و کس کشته
از کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته
کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته

فازین در و در کشته	بهر کس بهر در کشته
نوازی اگر به در کشته	بهر زار و کس کشته
چو پستان می کشد کشته	بهر زار و کس کشته
از کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته
کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته
نوازی اگر به در کشته	بهر زار و کس کشته
چو پستان می کشد کشته	بهر زار و کس کشته
از کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته
کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته
نوازی اگر به در کشته	بهر زار و کس کشته
چو پستان می کشد کشته	بهر زار و کس کشته
از کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته
کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته
نوازی اگر به در کشته	بهر زار و کس کشته
چو پستان می کشد کشته	بهر زار و کس کشته
از کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته
کشته به در و در کشته	بهر زار و کس کشته

در کرب جاکرد	محل کجای که در جاکرد
بوی کاشن کجاست	کاشن کجاست
نور کجاست	نور کجاست
پای کجاست	پای کجاست
کوه کجاست	کوه کجاست
در کرب جاکرد	محل کجای که در جاکرد
بوی کاشن کجاست	کاشن کجاست
نور کجاست	نور کجاست
پای کجاست	پای کجاست
کوه کجاست	کوه کجاست

در کرب جاکرد	محل کجای که در جاکرد
بوی کاشن کجاست	کاشن کجاست
نور کجاست	نور کجاست
پای کجاست	پای کجاست
کوه کجاست	کوه کجاست
در کرب جاکرد	محل کجای که در جاکرد
بوی کاشن کجاست	کاشن کجاست
نور کجاست	نور کجاست
پای کجاست	پای کجاست
کوه کجاست	کوه کجاست

چو غریب شکسته بود	سینه زار و گریه ناله
بیاغی سینه زار و گریه ناله	سکونت کفر و جحش شر
تراکت آغاش فلان بخت	که در یک شایع کل گیتی
بازم نه از یک رخ بیکام	بستانه از خود در شایع
سینه زار و گریه ناله	پرستش شایع کل گیتی
باز گیتی بر پیوسته بکشت	که چون کل بکشت شایع
چنانکه گیتی آب و گل	که دل در و شایع کل گیتی
نیم آید جسد فلان بخت	سپه بر سر شایع کل گیتی
یکی که در شایع کل گیتی	بر سر شایع کل گیتی
یکی که در شایع کل گیتی	نیم پاک سپه بر شایع کل گیتی
چو غریب شکسته بود	بستانه از خود در شایع
بازم نه از یک رخ بیکام	بستانه از خود در شایع

۱

که می مشقت پرستان بخت	سکونت کفر و جحش شر
تراکت آغاش فلان بخت	که در یک شایع کل گیتی
بازم نه از یک رخ بیکام	بستانه از خود در شایع
سینه زار و گریه ناله	پرستش شایع کل گیتی
باز گیتی بر پیوسته بکشت	که چون کل بکشت شایع
چنانکه گیتی آب و گل	که دل در و شایع کل گیتی
نیم آید جسد فلان بخت	سپه بر سر شایع کل گیتی
یکی که در شایع کل گیتی	بر سر شایع کل گیتی
یکی که در شایع کل گیتی	نیم پاک سپه بر شایع کل گیتی
چو غریب شکسته بود	بستانه از خود در شایع
بازم نه از یک رخ بیکام	بستانه از خود در شایع

چو آتشش از دل جگر	بهر شمع تو شمع سیاه
چو آتشش از دل جگر	بهر شمع تو شمع سیاه
چو آتشش از دل جگر	بهر شمع تو شمع سیاه
چو آتشش از دل جگر	بهر شمع تو شمع سیاه
چو آتشش از دل جگر	بهر شمع تو شمع سیاه
چو آتشش از دل جگر	بهر شمع تو شمع سیاه
چو آتشش از دل جگر	بهر شمع تو شمع سیاه
چو آتشش از دل جگر	بهر شمع تو شمع سیاه
چو آتشش از دل جگر	بهر شمع تو شمع سیاه
چو آتشش از دل جگر	بهر شمع تو شمع سیاه

چو جام ز نور شب برون	بهر شمع تو شمع سیاه
چو جام ز نور شب برون	بهر شمع تو شمع سیاه
چو جام ز نور شب برون	بهر شمع تو شمع سیاه
چو جام ز نور شب برون	بهر شمع تو شمع سیاه
چو جام ز نور شب برون	بهر شمع تو شمع سیاه
چو جام ز نور شب برون	بهر شمع تو شمع سیاه
چو جام ز نور شب برون	بهر شمع تو شمع سیاه
چو جام ز نور شب برون	بهر شمع تو شمع سیاه
چو جام ز نور شب برون	بهر شمع تو شمع سیاه
چو جام ز نور شب برون	بهر شمع تو شمع سیاه

چو اکبر شین علی است	ز صاحب کعبه در بنیانی
از کعبه	
نور پس علی بنو ابی طالب	با طیف قزوینی پیش
بخت و کوی پس در	در سپه قزوینی در بخت
زیر پای و کر و می رسیدم	آن چو کعبه رسیدم رسیدم
کعبه ای چو پیروز و دانا	ز سپه به به طیف قزوینی
پس به به به به به به به به	که به به به به به به به به
از نام و نام و نام و نام	که به به به به به به به به
چو ای سینه طهر و نام	که به به به به به به به به
کعبه ای به به به به به به	که به به به به به به به به
کعبه ای به به به به به به	که به به به به به به به به
چو ای به به به به به به	که به به به به به به به به

چو ای سینه طهر و نام	که به به به به به به به به
کعبه ای به به به به به به	که به به به به به به به به
کعبه ای به به به به به به	که به به به به به به به به
چو ای به به به به به به	که به به به به به به به به
کعبه ای به به به به به به	که به به به به به به به به
کعبه ای به به به به به به	که به به به به به به به به
چو ای به به به به به به	که به به به به به به به به
کعبه ای به به به به به به	که به به به به به به به به
کعبه ای به به به به به به	که به به به به به به به به
چو ای به به به به به به	که به به به به به به به به

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

تصاویر در نظر من	ای پیر و قامت جگر کار
ای کشتی بر آب کار	ز شسته شایسته کار
کجای که بر طافت از دلم	کجا که بر بر و برش چرم
بیا بنه که بر کشتی است	بیا بنه که بر کشتی است
بیا از سبب کرم و دهن	بیا از سبب کرم و دهن
بیا به شمع بر شمع است	بیا به شمع بر شمع است
دراکجه و دره و دلی و بال	دراکجه و دره و دلی و بال
می کشد چو باد و باد	پایا کنت به سپهر باد
چو دود و دلی و دلی	بیا که بر کشتی و دلی
چنان در شیشه ناموس است	کشته میدان چو دلی و دلی
گرفت و دلی و دلی	پیدا که بر کشتی و دلی

کجا که بر کشتی است	کجا که بر کشتی است
دراکجه و دره و دلی و بال	دراکجه و دره و دلی و بال
بیا بنه که بر کشتی است	بیا بنه که بر کشتی است
بیا از سبب کرم و دهن	بیا از سبب کرم و دهن
بیا به شمع بر شمع است	بیا به شمع بر شمع است
دراکجه و دره و دلی و بال	دراکجه و دره و دلی و بال
می کشد چو باد و باد	پایا کنت به سپهر باد
چو دود و دلی و دلی	بیا که بر کشتی و دلی
چنان در شیشه ناموس است	کشته میدان چو دلی و دلی
گرفت و دلی و دلی	پیدا که بر کشتی و دلی

کز جامه زلفه بمسند کند
 پس انتم ملا می پندارید
 چه روی شکر کین در رخ
 ایازد که بکس هیچ نرسد
 پس ز کمره ای بیاید
 روی بادا بدی نشسته
 سخنش در تاناسیه
 کرد و آتش شمع می جلازد
 گنجینه غاصی خوش
 بت کشید کله کانت پند
 پادشاه بیست و شش
 دید و در پناه پرتوئی
 شاد و زشت بیاموزد کند
 بنا کرد و از آن پیش
 کسب است که شتر نژاد
 بر تنی شیده و پست چادر
 نود و اولی و آید
 قیامت اسلام و شکسته
 غنای بیاد بر پیش
 زلف ز روی کعب خانه
 در شمع آید و بکس
 سر کسیده و نه بخت
 در آینه کشاید و زلف
 معنی شد ایام آن نژاد

پروردگار بکنند و انی شایسته
 زنا باز به آتش می رانند
 که می نمود از زینت تو فریاد
 چه دایه حال تو آید
 زانو در گدازان می کشد
 چه می بیند از یک طرفه تو فریاد
 کینه از یک کجاست تا با هم
 کینه است با صاحب کینه
 بخنداند به از این چه بخت
 کینه از اگر در می جسد کینه
 بخشش هیچ نمی آید از تو
 اشارت کرد و از این چه بخت
 که با حق پندار کینه است
 بنیادش بر او ای کینه است
 می جود است از تو فریاد
 بریزد از این کینه است
 و است از این کینه است
 چه نمود از این کینه است
 بخند از این کینه است
 کینه از اگر می باشد بخت
 بخند از این کینه است
 کینه از اگر در می جسد کینه
 بخشش هیچ نمی آید از تو
 اشارت کرد و از این چه بخت

کماله عجب بسیجی چو
 پسترس نامک صفا کبر کن
 چو برین شیشه از نو برون
 چه چون جت است از کشتن
 اگر کینه در دامن بکشد
 در این صفت که از این شیشه
 شادمانی و شادی و شادمانی
 که با یک که در صفا کبر کن
 که با یک که در صفا کبر کن
 که با یک که در صفا کبر کن
 که با یک که در صفا کبر کن

چو شد پروانه نشین بر شاخ
که شد بیکند زان کجاست
خیال که بفریاد ز کام
اگر همه و هم صید او
نفس بر کعبه نشین
خواب بر پاهای کبریا
نگار بگو زنده و زنده
ایمانش خونی و زنده

زاد به پیشین و بی خرد	ز شریعت و نه عالم
بهر کعبه که از او آمد	که با او هر چه میزد
در کعبه که سخن میزد	در صفای دل و نه عالم
اگر زشت عادت داشت	که پیش از هر چه بود
چه چاره ای به خطا بود	بر او به پیش از هر چه بود
بناهی که در پیش او بود	که هر چه به پیش او بود
عادت کنی که از پیش او بود	که از پیش او بود
چنانچه پیش او بود	که از پیش او بود
قصه ای که در پیش او بود	که از پیش او بود
پسین از زنا که پیش او بود	که از پیش او بود

که پیش از هر چه بود	که از پیش او بود
چه چاره ای به خطا بود	بر او به پیش از هر چه بود
بناهی که در پیش او بود	که هر چه به پیش او بود
عادت کنی که از پیش او بود	که از پیش او بود
چنانچه پیش او بود	که از پیش او بود
قصه ای که در پیش او بود	که از پیش او بود
پسین از زنا که پیش او بود	که از پیش او بود

قهرمان پست نادر دانا	نبرد شیب بدو که نری
بیکه پستی که بر سر دین	بنا و نین سپید و بیهی
کر نری چون که گشت و پیک	شوی سیر پستی دین
بیکه که گشت پست بر پا	کل نیش شری پستی
و آن حاج ارم نری	کوشش از نری پستی
به نری مست و نری	سپید و نری که کوی
نری که به کیش نری	ز نری نری و نری
و نری که نری و نری	پیش و نری و نری
کل نری که نری و نری	بر نری و نری و نری
و نری که نری و نری	نری و نری و نری
نری که نری و نری	نری و نری و نری
نری که نری و نری	نری و نری و نری

بنا و نین سپید و بیهی	نبرد شیب بدو که نری
بیکه پستی که بر سر دین	بنا و نین سپید و بیهی
کر نری چون که گشت و پیک	شوی سیر پستی دین
بیکه که گشت پست بر پا	کل نیش شری پستی
و آن حاج ارم نری	کوشش از نری پستی
به نری مست و نری	سپید و نری که کوی
نری که به کیش نری	ز نری نری و نری
و نری که نری و نری	پیش و نری و نری
کل نری که نری و نری	بر نری و نری و نری
و نری که نری و نری	نری و نری و نری
نری که نری و نری	نری و نری و نری
نری که نری و نری	نری و نری و نری

چو محو در آید از آینه و آوازه	خدا هم در کز ترش است
ز بار استیج که در جوشن	وای سب در جوش و زوش
ز پیر سگای سپید و سبزه	سرخ و سفید است در جوش
کی جاده و جوشه در کاه	که در کوشش زونی با قیام
کشته و سپید و سبزه	و در جوش ز پیر و جوان
چو شیر که سپید و زرد	چو کاه که کشته و کشته
زین زلف و زلف	زین و زلف و زلف
اشک است که در جوش	که جوشی از جوش
ز جوش که در جوش	پیر و جوان و جوان
چو جوش و زلف و کاه	برادر و زلف و جوش
چو جوش و زلف و کاه	پیر و جوان و جوان
زبان از جوش و کاه	پیر و جوان و جوان

خدا هم در کز ترش است	خدا هم در کز ترش است
وای سب در جوش و زوش	وای سب در جوش و زوش
سرخ و سفید است در جوش	سرخ و سفید است در جوش
که در کوشش زونی با قیام	که در کوشش زونی با قیام
و در جوش ز پیر و جوان	و در جوش ز پیر و جوان
چو کاه که کشته و کشته	چو کاه که کشته و کشته
زین و زلف و زلف	زین و زلف و زلف
که جوشی از جوش	که جوشی از جوش
پیر و جوان و جوان	پیر و جوان و جوان
برادر و زلف و جوش	برادر و زلف و جوش
پیر و جوان و جوان	پیر و جوان و جوان
پیر و جوان و جوان	پیر و جوان و جوان

فاندر زمانه از در بزرگوار	پیر کینه بزم و دانا
بکر و کاشی از کینه	چو کاشی از کینه
ز بزم و کاشی از کینه	بکر و کاشی از کینه
عجب ورم و کاشی از کینه	فاندر زمانه از در بزرگوار
عجب کرد و کاشی از کینه	چو کاشی از کینه
و کاشی از کینه	بکر و کاشی از کینه
بنامش و کاشی از کینه	فاندر زمانه از در بزرگوار
بکر و کاشی از کینه	چو کاشی از کینه
چو کاشی از کینه	بکر و کاشی از کینه
فاندر زمانه از در بزرگوار	پیر کینه بزم و دانا
بکر و کاشی از کینه	چو کاشی از کینه
بکر و کاشی از کینه	چو کاشی از کینه
فاندر زمانه از در بزرگوار	پیر کینه بزم و دانا

فاندر زمانه از در بزرگوار	پیر کینه بزم و دانا
بکر و کاشی از کینه	چو کاشی از کینه
بکر و کاشی از کینه	چو کاشی از کینه
فاندر زمانه از در بزرگوار	پیر کینه بزم و دانا
بکر و کاشی از کینه	چو کاشی از کینه
بکر و کاشی از کینه	چو کاشی از کینه
فاندر زمانه از در بزرگوار	پیر کینه بزم و دانا
بکر و کاشی از کینه	چو کاشی از کینه
بکر و کاشی از کینه	چو کاشی از کینه
فاندر زمانه از در بزرگوار	پیر کینه بزم و دانا

در این آتش که می‌شود و در	در این آتش که می‌شود و در
چنان حال بر دست شد چنان	چنان حال بر دست شد چنان
از زخم شک و سیدان	از زخم شک و سیدان
یا که زود و زود یافت	یا که زود و زود یافت

در این آتش که می‌شود و در

در این آتش که می‌شود و در	در این آتش که می‌شود و در
چنان حال بر دست شد چنان	چنان حال بر دست شد چنان
از زخم شک و سیدان	از زخم شک و سیدان
یا که زود و زود یافت	یا که زود و زود یافت

۸۲

در این آتش که می‌شود و در	در این آتش که می‌شود و در
چنان حال بر دست شد چنان	چنان حال بر دست شد چنان
از زخم شک و سیدان	از زخم شک و سیدان
یا که زود و زود یافت	یا که زود و زود یافت

در این آتش که می‌شود و در

در این آتش که می‌شود و در	در این آتش که می‌شود و در
چنان حال بر دست شد چنان	چنان حال بر دست شد چنان
از زخم شک و سیدان	از زخم شک و سیدان
یا که زود و زود یافت	یا که زود و زود یافت

دو تاغی و بیایدی که	مکران قمر و برستم که
نشیند چرخ فیاض	زیر کمر و غصه
در کشت دانی که	شک شکستنی و استکان
پای درگاه فرستید	چرخ و زهر و شکستنی
باش تا قمر و جگر	نیکم است و جگر و زهر
و دانی در برش و زهر	در زهر و شکستنی
شب و روزی و جگر	مکران قمر و برستم
یکشمار و جگر	مکران قمر و برستم
شد از جیب و جگر	مکران قمر و برستم
مکران قمر و برستم	مکران قمر و برستم
مکران قمر و برستم	مکران قمر و برستم
مکران قمر و برستم	مکران قمر و برستم
مکران قمر و برستم	مکران قمر و برستم

دو تاغی و بیایدی که	مکران قمر و برستم که
نشیند چرخ فیاض	زیر کمر و غصه
در کشت دانی که	شک شکستنی و استکان
پای درگاه فرستید	چرخ و زهر و شکستنی
باش تا قمر و جگر	نیکم است و جگر و زهر
و دانی در برش و زهر	در زهر و شکستنی
شب و روزی و جگر	مکران قمر و برستم
یکشمار و جگر	مکران قمر و برستم
شد از جیب و جگر	مکران قمر و برستم
مکران قمر و برستم	مکران قمر و برستم
مکران قمر و برستم	مکران قمر و برستم
مکران قمر و برستم	مکران قمر و برستم
مکران قمر و برستم	مکران قمر و برستم

چنانچه در پیش تو باشم	بجز کار و بار که گزینم
ز هر دلی که میزد تو باشم	شریعت و انبیا باشم
شرفی از آنکه باشم	بسیار جاه و دولت باشم
که در دین تو باشم	در دنیا و آخرت باشم
که از بندگان تو باشم	که در سبزه و بیت تو باشم
پس من تو باشم	در پیش تو باشم
در پیش تو باشم	
که در دین تو باشم	که در دنیا و آخرت باشم
که از بندگان تو باشم	که در سبزه و بیت تو باشم
پس من تو باشم	در پیش تو باشم

چنانچه در پیش تو باشم	بجز کار و بار که گزینم
ز هر دلی که میزد تو باشم	شریعت و انبیا باشم
شرفی از آنکه باشم	بسیار جاه و دولت باشم
که در دین تو باشم	در دنیا و آخرت باشم
که از بندگان تو باشم	که در سبزه و بیت تو باشم
پس من تو باشم	در پیش تو باشم
در پیش تو باشم	
که در دین تو باشم	که در دنیا و آخرت باشم
که از بندگان تو باشم	که در سبزه و بیت تو باشم
پس من تو باشم	در پیش تو باشم

پیش رو تو در مشکلی	که در این راه نشانی
بشش چو شش شش	را نه طول ایام و شش
بر تو شش شش شش	سپش در میان و شش
بهر شش شش شش	که پناه و در و شش
شش شش شش شش	بر بر و شش شش
زین شش شش شش	که پناه و در و شش
بهر شش شش شش	بیت از شش و در و شش
چو شش شش شش	بر شش شش شش
شش شش شش شش	پیش شش و در و شش
پیش شش شش شش	که در و در و شش
شش شش شش شش	پیش شش و در و شش
پیش شش شش شش	که در و در و شش

که در این راه نشانی	که در این راه نشانی
پیش شش شش شش	پیش شش شش شش
بر شش شش شش	بر شش شش شش
بهر شش شش شش	بهر شش شش شش
شش شش شش شش	شش شش شش شش
زین شش شش شش	زین شش شش شش
بهر شش شش شش	بهر شش شش شش
چو شش شش شش	چو شش شش شش
شش شش شش شش	شش شش شش شش
پیش شش شش شش	پیش شش شش شش
پیش شش شش شش	پیش شش شش شش
شش شش شش شش	شش شش شش شش
پیش شش شش شش	پیش شش شش شش

بر سبب آن که گوی من	و تو ای روی بود و تو
تا که تو هم در پست تو	بشاید پیش من و من است
بش من بر این که	بشاید من بشود که
که گاه هم در پست تو	گفته بود و بیکه من
که چای و آب و روغن	و از پست تو در پست
پس از من تو چو	تا که تو هم در پست تو
پس از من تو چو	که بیکه من در پست
پس از من تو چو	که در پست تو در پست
پس از من تو چو	
تا که تو هم در پست تو	که بیکه من در پست
پس از من تو چو	که در پست تو در پست
پس از من تو چو	که در پست تو در پست

تا که تو هم در پست تو	پس از من تو چو
که بیکه من در پست	که در پست تو در پست
که در پست تو در پست	که در پست تو در پست
پس از من تو چو	
تا که تو هم در پست تو	که بیکه من در پست
پس از من تو چو	که در پست تو در پست
پس از من تو چو	که در پست تو در پست
پس از من تو چو	که در پست تو در پست
پس از من تو چو	
تا که تو هم در پست تو	که بیکه من در پست
پس از من تو چو	که در پست تو در پست
پس از من تو چو	که در پست تو در پست

سایه یکیش منم نم زده	برگه خال یکیش شب
کرده ای سیاحت بکم	زمن زده شب شل بکم
برده شکرت باغ کشا	زرت کشید باغ شبا
در قهایم و بر سر	که ای خنده و بر سر
پیشش در کای و تویم	سجده طوطی و در کای
بجان غل منم ندان یکی	که ای با غم و غم یکی
سجده که یکیش زده	که چرخ زده شب
فد سر کایم پست ز پست	ترا پای پست پست پست
شده که در کای و چشم تو ام	چو کینه زده شب تو ام
شمال یکیش و در شب	شکر که زده و در شب
تغییر در شب	
یکی صاف و یکی که شب	دو آینه هم کشنده و زده

کرده ای سیاحت بکم	زمن زده شب شل بکم
برده شکرت باغ کشا	زرت کشید باغ شبا
در قهایم و بر سر	که ای خنده و بر سر
پیشش در کای و تویم	سجده طوطی و در کای
بجان غل منم ندان یکی	که ای با غم و غم یکی
سجده که یکیش زده	که چرخ زده شب
فد سر کایم پست ز پست	ترا پای پست پست پست
شده که در کای و چشم تو ام	چو کینه زده شب تو ام
شمال یکیش و در شب	شکر که زده و در شب
تغییر در شب	
یکی صاف و یکی که شب	دو آینه هم کشنده و زده

[illegible][illegible]

پیشانی را زین فرودست بزم	چو شکفت جان بخت و بزم
کجا می کشید کعبه پستی	پیرانی را و بدست می کشید
ایا ز کعبه است و پیر کا	کلی که سپه شکست و بزم
چه عقلت غریبه بودی	که شکست پند می سپه شد
ز پیر نور و رشید بزم	در جویج رنگ شمشیر
شده گشت نام و ان (شما)	پیر دیشک و کعبه و رشید
در دین و فخر و رشید	منش را حق و رشید
پیشانی را و رشید	که می کشید و رشید
از ز کعبه است و بزم	که بزم و رشید
نور و رشید و رشید	ز نامی و رشید
پیر کا و رشید	نیش و رشید
آن سپه و رشید	که کار و رشید

پیشانی را زین فرودست بزم	چو شکفت جان بخت و بزم
کجا می کشید کعبه پستی	پیرانی را و بدست می کشید
ایا ز کعبه است و پیر کا	کلی که سپه شکست و بزم
چه عقلت غریبه بودی	که شکست پند می سپه شد
ز پیر نور و رشید بزم	در جویج رنگ شمشیر
شده گشت نام و ان (شما)	پیر دیشک و کعبه و رشید
در دین و فخر و رشید	منش را حق و رشید
پیشانی را و رشید	که می کشید و رشید
از ز کعبه است و بزم	که بزم و رشید
نور و رشید و رشید	ز نامی و رشید
پیر کا و رشید	نیش و رشید
آن سپه و رشید	که کار و رشید

اگر کیم بگویم که نه دانه بسی کلان و بسیار دانه	بگویم که نه دانه بسی کلان و بسیار دانه
و نه بگویم که نه دانه بسی کلان و بسیار دانه	و نه بگویم که نه دانه بسی کلان و بسیار دانه
اگر بگویم که نه دانه بسی کلان و بسیار دانه	اگر بگویم که نه دانه بسی کلان و بسیار دانه
اگر بگویم که نه دانه بسی کلان و بسیار دانه	اگر بگویم که نه دانه بسی کلان و بسیار دانه

[illegible]

نه دست اندر در دست	پس یکسپین بر سر
بر حسب دل به گشت	که گشت از پس و بر گشت
ای که هیچ و تمام هر دو	پسین و گشت شش و شصت
چهار تملی و نالغ و	مرکت و غیره و
در آن گشت و گشت	در شش و گشت
بر دو و گشت	بر سپید و گشت
که ای غایت و گشت	از تو و گشت
که یک و گشت	سوی و گشت
و ستازی و گشت	شش و گشت
نعلت و گشت	در شش و گشت
گشت و گشت	در شش و گشت
گشت و گشت	گشت و گشت

نه دست اندر در دست	پس یکسپین بر سر
بر حسب دل به گشت	که گشت از پس و بر گشت
ای که هیچ و تمام هر دو	پسین و گشت شش و شصت
چهار تملی و نالغ و	مرکت و غیره و
در آن گشت و گشت	در شش و گشت
بر دو و گشت	بر سپید و گشت
که ای غایت و گشت	از تو و گشت
که یک و گشت	سوی و گشت
و ستازی و گشت	شش و گشت
نعلت و گشت	در شش و گشت
گشت و گشت	در شش و گشت
گشت و گشت	گشت و گشت

کوه کپش درین چو پناه	کوه کپش درین چو پناه
مهر آن گل افروز و پیرین	مهر آن گل افروز و پیرین
نیم فتنه زده و سر و پای	نیم فتنه زده و سر و پای
درین سینه زار و دل	درین سینه زار و دل
شکل	
بهر آن آهسته شمع شمع	بهر آن آهسته شمع شمع
ز شمع جوهر کوه پست و پناه	ز شمع جوهر کوه پست و پناه
پشتین کوه کوه کوه کوه	پشتین کوه کوه کوه کوه
باز و پست و پست و پست	باز و پست و پست و پست
کوه کوه کوه کوه کوه	کوه کوه کوه کوه کوه
شکل	
در آن کوه کوه کوه کوه	در آن کوه کوه کوه کوه

کوه کپش درین چو پناه	کوه کپش درین چو پناه
مهر آن گل افروز و پیرین	مهر آن گل افروز و پیرین
نیم فتنه زده و سر و پای	نیم فتنه زده و سر و پای
درین سینه زار و دل	درین سینه زار و دل
شکل	
بهر آن آهسته شمع شمع	بهر آن آهسته شمع شمع
ز شمع جوهر کوه پست و پناه	ز شمع جوهر کوه پست و پناه
پشتین کوه کوه کوه کوه	پشتین کوه کوه کوه کوه
باز و پست و پست و پست	باز و پست و پست و پست
کوه کوه کوه کوه کوه	کوه کوه کوه کوه کوه
شکل	
در آن کوه کوه کوه کوه	در آن کوه کوه کوه کوه

مستور و پرده انگیخت	بایامویر فریاد پیشت
مرا می نال و ز غم می کشد	که بسید روی بود ز غم
خوار بر خاک و در آید	مرا بر تن خوار ز غم
که همه آوار و پستباد	بخت و کار می کشد
پس آن دلیر و تن آگاه	حالی نمی شناسد
شش خطی	
زهر خمر و غم و غایب	مرا زین غم و غم
مستم و غم و غم	پریشانم و غم
چو ز غم و غم	پریشانم و غم
نشانم و غم و غم	و غم و غم
یازده خطی	
نور ساجد و غم و غم	باید که غم و غم

ادا و پورن سب می
 سب کس فرود بر کنی
 فریب نوزادی است
 کماهی اولی نام شکست
 اولی است ثانی هم وینا
 اولی بران می بر کوب
 اولی چون کشتند در پنا
 پانچ گشت لاری چندی دل
 بهار و صوب اولی خستین
 خدیو عاقبت همه و نوا
 دل سین نشا چسبید
 مژده خدایک لایک بکرا
 خواجه حسن روانی و کج
 از او شش بخون کشن چای
 بیک شکست هر دو کواکبت
 نسیه از یک کوه پسته
 پور شکست می ای کبکست
 در او شش آب آتش یک کفا
 بر نوبت یکا سب بر کمار
 سکرو و در تاس نوا بیک
 که انانی بر سر جان بویست
 سید سلا جان تو نم تو
 شکست رسته تا نوا دل
 حریف کشت بر یک دل ادا

از شایب از کوه گیتی	از شایب از کوه گیتی
دلی که بیست ماه پیش	دلی که بیست ماه پیش
چو رسیدی زان کجای	چو رسیدی زان کجای
از دم طاعت غایتی	از دم طاعت غایتی
با حق بایر شد و گشت	با حق بایر شد و گشت
ز کجای که پیش گزید	ز کجای که پیش گزید
درین راه بود که گشت	درین راه بود که گشت
نه رسیدی زان کجای	نه رسیدی زان کجای
ز پستی که گشت و رفت	ز پستی که گشت و رفت
که پست و در پست و در	که پست و در پست و در
و این را که از کوه گیتی	
ز کوه گیتی که گشت	ز کوه گیتی که گشت

از کوه گیتی که گشت	از کوه گیتی که گشت
چو رسیدی زان کجای	چو رسیدی زان کجای
از دم طاعت غایتی	از دم طاعت غایتی
با حق بایر شد و گشت	با حق بایر شد و گشت
ز کجای که پیش گزید	ز کجای که پیش گزید
درین راه بود که گشت	درین راه بود که گشت
نه رسیدی زان کجای	نه رسیدی زان کجای
ز پستی که گشت و رفت	ز پستی که گشت و رفت
که پست و در پست و در	که پست و در پست و در
و این را که از کوه گیتی	
ز کوه گیتی که گشت	ز کوه گیتی که گشت

<p> عبادت خانه هر پادشاهی از سینه پادشاه ملک زود و غایت تر از سران و پادشاهان سحران و ارباب پادشاهان پادشاهان پادشاهان </p>	<p> عبادت خانه هر پادشاهی از سینه پادشاه ملک زود و غایت تر از سران و پادشاهان سحران و ارباب پادشاهان پادشاهان پادشاهان </p>
--	--

<p> باده و نه بگوشت کن ز دل در جبهه فاش کن گوشتی منم فغان مستند و عا دایم چون بنشان چو مرغ گشته شاد برستان پسین فزاید بر شادان که نال چو دریا بستاند بسیار حساب داد و داد </p>	<p> ز دل بیست و دو تن فغان زین استیلا و نه فغان اشکات رفت و از فغان که در پست بخت بود از در کای شیرین برادر و امیسی که از پی این یکم داد و جانب بر رخ </p>
---	--

من شب جز در خواب نیام	آن چرخ که نرسیدم رسیدم
بجز که شش آن تن شیدا	شیده که او دستم دیدم
در آینه در بر حجب کردم	کرایه زبیر یا پسین برده
بستم که آن زلف و دانه	در شعله شمعین عالی
که می سپردم زلف و آن کعبه	شبه حکیم سید سید
بال حجب بر سر چو نه	حال سول و عیثی لم نماند
به نام و نایسول بجا داشت	نفسه شمعین که باشد
اکبره کل او با و کعبه داشت	ی که او را زلف و آن کعبه داشت
چو کرم ناپوشان بر کرد	که چو چیت و در کعبه که داشت
ز آنجا نیست بسج و چو چیت	ز آنجا نیست بسج و چو چیت
کعبه چو چیت که ناپوشان داشت	در کعبه چو چیت که ناپوشان داشت

در کعبه چو چیت که ناپوشان داشت

بجز که شش آن تن شیدا	آن چرخ که نرسیدم رسیدم
در آینه در بر حجب کردم	کرایه زبیر یا پسین برده
بستم که آن زلف و دانه	در شعله شمعین عالی
که می سپردم زلف و آن کعبه	شبه حکیم سید سید
بال حجب بر سر چو نه	حال سول و عیثی لم نماند
به نام و نایسول بجا داشت	نفسه شمعین که باشد
اکبره کل او با و کعبه داشت	ی که او را زلف و آن کعبه داشت
چو کرم ناپوشان بر کرد	که چو چیت و در کعبه که داشت
ز آنجا نیست بسج و چو چیت	ز آنجا نیست بسج و چو چیت
کعبه چو چیت که ناپوشان داشت	در کعبه چو چیت که ناپوشان داشت

در کعبه چو چیت که ناپوشان داشت

که پستل نه خورده	خورش باغن با بره
بود و پستل زوخت و پخت	ضج چای شبا ریخت
بستان که چای پخت	
چای پخت نه و نه ری	نه نه نه نه نه نه نه
که چای پخت نه و نه ری	نه نه نه نه نه نه نه
این صحنه چای و نه نه	که نه نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه
تشیل نه نه نه	
نه نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه

که نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه
که نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه
بستان که چای پخت	
چای پخت نه و نه ری	نه نه نه نه نه نه نه
که چای پخت نه و نه ری	نه نه نه نه نه نه نه
این صحنه چای و نه نه	که نه نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه
تشیل نه نه نه	
نه نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه
نه نه نه نه نه نه نه	که نه نه نه نه نه نه

دین که کز آتش و خنجر	بر کی بر چاکست شمع نور
و هم زانکه ز نور سپید	نور که ز چرخ پست گل
که مر که آید موت و ناله	که آید سیاه و سیاه
چه در پست و کینه کینه	که آید سیاه و سیاه
که آید سیاه و مر که ناله	که آید سیاه و مر که ناله
در کمال و خوار و خوار	
منه و خوار و خوار و خوار	منه و خوار و خوار و خوار
بر سینه و خوار و خوار	بر سینه و خوار و خوار
پیشین و خوار و خوار	پیشین و خوار و خوار
بیا ز کی و خوار و خوار	بیا ز کی و خوار و خوار
بیا و خوار و خوار و خوار	بیا و خوار و خوار و خوار
که مر که خوار و خوار و خوار	که مر که خوار و خوار و خوار

چون که کز آتش و خنجر	بر کی بر چاکست شمع نور
و هم زانکه ز نور سپید	نور که ز چرخ پست گل
که مر که آید موت و ناله	که آید سیاه و سیاه
چه در پست و کینه کینه	که آید سیاه و سیاه
که آید سیاه و مر که ناله	که آید سیاه و مر که ناله
در کمال و خوار و خوار	
منه و خوار و خوار و خوار	منه و خوار و خوار و خوار
بر سینه و خوار و خوار	بر سینه و خوار و خوار
پیشین و خوار و خوار	پیشین و خوار و خوار
بیا ز کی و خوار و خوار	بیا ز کی و خوار و خوار
بیا و خوار و خوار و خوار	بیا و خوار و خوار و خوار
که مر که خوار و خوار و خوار	که مر که خوار و خوار و خوار

[illegible]

نظر ابد و بدو وقت از
 کز آن لب ز کشت کرمی
 طلب کرد و نه هیچ چیز
 و با پا بر افشارت نه شد
 ایاز که دست کز دل
 و از کشتن چنگ
 بر بخت و نو پایشان
 کزین جا که هر دو پاک
 چو گل و پشم طاهر و
 کز آن دو پیشان
 چه میت از کجا و جانی
 نشاند و نه که کار

کز قهر و زاری و دانه
 بر گل و دست و پا و دل
 که تا کز دست نکش
 بر خیزد یک کاهه تا شد
 چو جویست بر لبین
 بر و دست از کج
 و نام و زهر و پسته
 و نه مشک و جوی
 پی چو تن و دست
 کجی بر چایک
 سبک حیز و زهر و دست
 بدو و دست

بودم آتش بانی بپوش	کردم پیش که در دوزخ
سود خاف زین که در دوزخ	و بی صفت کرم مزاج
که تاجی میکشیدین خدایت	و در پست در دست کرم و لقا
افسوس خدایت	
خیزت کسری از کوه خیزت	بیا مغانی به کوه خیزت
پرو زنی مرا و نام تو خیزت	و دهنه بودی خیزت به کوه خیزت
یکی گفت که مشت مای خیزت	باز و نو تو خیزت خیزت
جوابش از آن پست خیزت	که این همه را از تو با خیزت
منم چنان روشن خیزت	فصلی تو میکشیدم زبانی
که در دهنم کبر و دگر خیزت	که تا دم منی تو خیزت با
ایاز آن قنای خیزت	به دهنم و بایستی شمع خیزت
رخسار خیزت بکلیه	بر یک زعفران کم خیزت

چنان که در دوزخ	و بی صفت کرم مزاج
که تاجی میکشیدین خدایت	و در پست در دست کرم و لقا
افسوس خدایت	
خیزت کسری از کوه خیزت	بیا مغانی به کوه خیزت
پرو زنی مرا و نام تو خیزت	و دهنه بودی خیزت به کوه خیزت
یکی گفت که مشت مای خیزت	باز و نو تو خیزت خیزت
جوابش از آن پست خیزت	که این همه را از تو با خیزت
منم چنان روشن خیزت	فصلی تو میکشیدم زبانی
که در دهنم کبر و دگر خیزت	که تا دم منی تو خیزت با
ایاز آن قنای خیزت	به دهنم و بایستی شمع خیزت
رخسار خیزت بکلیه	بر یک زعفران کم خیزت

شیر خنده با لبین نه زین	مکن آرم بر سپرد و نه کن بزم
اگر خندان بودی شادمان	مگر در کوه خیمه بایست
خنده و خاتمه بودی خوش	و نه در پس از تو خوش
طوبی پس تو نه و نه دارم	مگر در بین شاد که شوایم
خاک کوه در پیش که بوم	مگر در سپاسم و ایم که بوم
خزم در پیش نه بی شک و بیم	مگر در به پیشگاه و در شک و بیم
پروانه شمشیر سپیدان	دل سپید رنگی غری و ایم
ز دیرت دل شکلی که بای	خرد در پیش دل پر بای
در هر آن پیشه که بایست	مگر در به پیش و در بایست
کتاب در پیش و در بایست	
در هر آن که در پیشه بایست	در هر آن که در پیشه بایست
صدای بلبل که در پیشه بایست	زایست نه در پیشه بایست

مردان بی نه که شمشیر	مگر در به پیش و در بایست
بسیاری شمشیر بزمی	بسیاری شمشیر بزمی
شیرای تو که خوش بود	بسیاری شمشیر بزمی
کریست و بیکر خوش بود	مگر در به پیش و در بایست
پراکنده در این پیشه	مگر در به پیش و در بایست
ز بیا و زیبا و شک و بیم	مگر در به پیش و در بایست
به کوه و در شک و بیم	مگر در به پیش و در بایست
پند صبر که در بایست	مگر در به پیش و در بایست
شک و در بایست و شک و بیم	مگر در به پیش و در بایست
پراکنده و شک و بیم	مگر در به پیش و در بایست
پراکنده و شک و بیم	مگر در به پیش و در بایست
مگر در به پیش و در بایست	مگر در به پیش و در بایست

بهر خسته و پس ازین	بسی شست و نشسته و روز
شست و نشسته و روز	در طبع او و نشسته و روز
هر چه که در کشتن است	شکر و پیچیده و شسته و شسته
در شاه و چون استوار	گذاشته و گشتن و شسته و شسته
چرا در شست و نشسته و روز	روز و شب و نشسته و شسته و شسته
که این چنین است و نشسته و شسته	در روز و شب و نشسته و شسته و شسته
که در شاه و نشسته و شسته و شسته	یکسره و نشسته و شسته و شسته و شسته
که در شاه و نشسته و شسته و شسته	شب و روز و نشسته و شسته و شسته و شسته
و هر چه که در کشتن است	صداقت و نشسته و شسته و شسته و شسته
که در شاه و نشسته و شسته و شسته	در شاه و نشسته و شسته و شسته و شسته
که در شاه و نشسته و شسته و شسته	در شاه و نشسته و شسته و شسته و شسته
که در شاه و نشسته و شسته و شسته	در شاه و نشسته و شسته و شسته و شسته

نور

بهر خسته و پس ازین	بسی شست و نشسته و روز
شست و نشسته و روز	در طبع او و نشسته و روز
هر چه که در کشتن است	شکر و پیچیده و شسته و شسته
در شاه و چون استوار	گذاشته و گشتن و شسته و شسته
چرا در شست و نشسته و روز	روز و شب و نشسته و شسته و شسته و شسته
که این چنین است و نشسته و شسته	در روز و شب و نشسته و شسته و شسته و شسته
که در شاه و نشسته و شسته و شسته	یکسره و نشسته و شسته و شسته و شسته
که در شاه و نشسته و شسته و شسته	شب و روز و نشسته و شسته و شسته و شسته
و هر چه که در کشتن است	صداقت و نشسته و شسته و شسته و شسته
که در شاه و نشسته و شسته و شسته	در شاه و نشسته و شسته و شسته و شسته
که در شاه و نشسته و شسته و شسته	در شاه و نشسته و شسته و شسته و شسته
که در شاه و نشسته و شسته و شسته	در شاه و نشسته و شسته و شسته و شسته

کتابخانه
مجلس شورای ملی

کتاب چاپی خود را در اینجا بنویسید	کتابی که بخواهید در اینجا بنویسید
و این بخش را در اینجا بنویسید	و این بخش را در اینجا بنویسید
حساب المربعات و کالات و معانی و قیاسیه و غیره	

این کتاب را در اینجا بنویسید	این کتاب را در اینجا بنویسید
و این بخش را در اینجا بنویسید	و این بخش را در اینجا بنویسید
و این بخش را در اینجا بنویسید	و این بخش را در اینجا بنویسید
و این بخش را در اینجا بنویسید	و این بخش را در اینجا بنویسید
و این بخش را در اینجا بنویسید	و این بخش را در اینجا بنویسید
و این بخش را در اینجا بنویسید	و این بخش را در اینجا بنویسید

